



سلسله درسهای عرفانی

۱۲۱

گزیده مانی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب عیاشه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

امروز سالروز و به اصطلاح یادبود دو تولدی است که خداوند با مقرر کردن آنها به بندگان خودش روشنی بخشیده است و این روشنی الی الابد است. در دورانی که تمام جوامع بشری در دنیای سیاهی غوطه ور بودند، از طرفی تمام گرفتاری های بشری را داشتند. مسأله ی بردگی یک امر طبیعی شمرده می شد و حال آنکه بندگان که خداوند آفریده است، همه ی آنها آزادند. خداوند اصلاً خلقت بشر را بر مبنای آزادی قرار داد و خواست موجود دیگری، گو اینکه در خطا باشد ولی احساس استقلال بکند تا بفهمد و درک کند که خداوند مستقل است. دوران بردگی بود، تازه در درون دوران بردگی یک گروهی که زنان باشند، بیشتر مورد تهاجم فکری بودند و حال آنکه خداوند هر دو را یک روال، یک طور قرار داده. کما اینکه ما، در اسلام می گوئیم که خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ (سوره ذاریات، آیه ۴۹)، خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى (سوره حجرات، آیه ۱۳) همه جا اینها را مثل هم ذکر می کند. در آن دوران اینطوری بود. حکومت ها، یک کسانی که زور داشتند، با ستم بر همه ی بشر مسلط می شدند و اختیار جان و مال آنها را در دست گرفته بودند.

بشر هم در دوران آرامشی زندگی می کرد یعنی آرامشی که از جهل ناشی شده بود. به نعمت های الهی و آنچه خدا به او گفته بود، متوجه نبود. در چنین دورانی یک جرّقه درخشید. مثل برق که جرّقه ای می دهد و یک نوری موقتاً به همه داده می شود، در این جرّقه نور و روشنی به روان های مردم، به جامعه ی بشریت داده شد. این نور با ظهور اسلام، ظهور محمّد بود. خداوند چون در نظر داشت که تکامل بشر تدریجاً انجام بشود، بعد از پیغمبران اولوالعزم قبلی که همه به وجود پیغمبر آخرالزمان بشارت دادند، این پیغمبر را ظاهر کرد. به این معنی که چون همه منتظر چنین ظهوری بودند، این موجب شده بود که عده ی زیادی از مسیحیان و یهودیان خودشان در واقع به این منطقه مهاجرت کردند (البته جهات دیگری هم داشت ولی این یک جهت عمده بود). مهاجرت کردند و منتظر بودند که این پیغمبر آخرالزمان ظاهر بشود و به همین طریق می گویند چندین نفر، چندین خانواده در آن ایام، فرزندان خودشان را «محمّد» نام گذاشتند. امیدوار بودند که او باشد. خداوند کسی را که باید مأمور کند به صورت بشر با تمام شرایط بشری آفرید یعنی باید از پدری و مادری به دنیا بیاید، باید با شیر مادر، شیره ی جان مادر، بزرگ بشود تا لیاقت پیدا کند. این است که این پیغمبر ظاهر شد. در روزهای اوّل مردم هنوز آشنا نبودند، اطلاع نداشتند، فقط کسانی که به اصطلاح آن موج

گیرنده‌شان، پیام الهی را دریافت می‌کرد، شناختند. عده‌ی بسیار کمی.

یکی بعدها از ابیطالب پرسید، گفت: من غالب اوقات که می‌آمدم به حرم، به کعبه، دور و بر کعبه که برایشان احترام داشت، می‌دیدم یک مردی و یک زن و یک نوجوان، ایستاده‌اند یک حرکاتی می‌کنند، من نمی‌دانم. گفت آن مرد برادرزاده‌ی من است، محمد است. او هم همسرش است، او هم فرزند من علی است که مدتها فقط این سه نفر در مسجد نماز می‌خواندند. تا آنکه داستان دعوت عمومی پیش آمد که پیغمبر همه را دعوت کرد برای اینکه خداوند به او فرموده بود: **وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ** (سوره شعراء، آیه ۲۱۴) قوم و خویش‌های نزدیکت را دعوت کن، بخوان. که داستانش را شنیده‌اید، خوانده‌اید، با چنین زحمتی این مرد بزرگوار که ما نمی‌دانیم با چه نامی بگوییم؟ روح بشریت است، روح اسلام است، روح مسلمین است، ظاهر شد. بر ما بود و بر ما هست که از این شخص پیروی کنیم. هر چه فرمود، درست انجام بدهیم. البته همین وظیفه بر مردان آن روزگار هم بود ولی مع‌ذلک عده‌ی کمی درک کردند تا خداوند نیروی خاصی به آنها داد. امکان داشت که همه را تحت سیطره بگیرد ولی مع‌ذلک کسانی که نیروی معنوی او را درک می‌کردند، خیلی کم بودند و این عده با وجود زیادتر شدن جمعیت ممالک، خیلی کم بودند، به نحوی که تا قدمش را از این جهان به آن دنیا گذاشت و به محض اینکه خداوند او را خواست، گرفتاری‌هایی برای نزدیکان او فراهم شد که شنیدید. هنوز چندی نگذشته بود یعنی سی و چند سال نگذشته بود که نوه‌ی همان مرد بزرگوار، همان نور الهی که از چشم مردم دور شد، شهید کردند که به قول آن یکی، گفت حسین به شمشیر جدش کشته شد یعنی آن شمشیر ظاهری که به دست اهلش نرسید، در دست کسانی بود که نوه‌ی همان پیغمبر را شهید کردند. همین وضعیت، سقوط اخلاقی و معنوی ملتی را فراهم کرد به نحوی که به نوه‌ی ششم حضرت رسید (حضرت جعفر صادق). در آن صورت مردم قرآن را فراموش کردند. قرآن ناطقی خداوند مقرر کرد. دین جدش را، دینی که خداوند برای الی‌الابد آفریده است، آن دین را خراب کردند یعنی جلوه‌ی آن را خراب کردند. این بزرگوار این طرف بود، از آن طرف حگام و زورمداران، شمشیر ظاهری پیغمبر را در دست داشتند. جلوه دادند، جلوه اینطوری شده بود که «اسلام» یعنی این آقا که خلیفه است. خودش شاید این را نمی‌گفت ولی مردم اینطور می‌گفتند، در اذهان اینطور شده بود.

بایستی اسلام زنده می‌شد، بایستی تعالیم قرآن به گوش همه می‌رسید ولی بلندگویی نبود که بگوید تا به گوش مردم برسد. خداوند یک قرآن ناطق فرستاد. قرآن را قبلاً فرستاده بود، فراموش شده بود. خداوند همان قرآن را به نطق آورد. قرآن ناطق فرستاد، بطوری که امروز هم بیشتر شروحو که ما از آیات قرآن داریم، منتسب به این حضرت است ولی همه‌ی اینها را خداوند به طریق معمولی انجام داد یعنی از اول کودکی شیرخوار بودند، به تدریج بزرگ شدند. در نظر ظاهری ما، همه یکطور بودند ولی مع‌ذلک خداوند آنهایی را که مورد مرحمت قرار داد، نگه داشت.

ان شاء الله خداوند تولد این دو مولود را که بارقه‌ی امید به یک زندگی فراوان است، زندگی مرقه است، مبارک گرداند. امیدوارم ما هم که امروز یادبود این امیدواری را و این جرعه‌ی روشن امید را، جشن می‌گیریم، همین روشنی و همین امید را خداوند به ما هم بدهد، ان شاء الله. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح جمعه، میلاد پیامبر اکرم ﷺ و امام جعفر صادق ع، ۱۳۹۳/۱۰/۱۹، جلسه برادران ایمانی)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هست کلید در گنج حکیم
اگر بِسْمِ اللَّهِ گفتیم، هر کاری را با بِسْمِ اللَّهِ شروع کردیم، معلوم می‌شود در ذهن ما و همچنین در خلقت کلی، همه‌ی چیزها به خدا ختم می‌شود، همه‌ی چیزها به نام الله است، چطور به نام الله است؟ یعنی هر چیزی اتصالش از خدا می‌آید. آتش که سوزاننده است، اختیارش از خداست. بینیم آتش از کجا ایجاد می‌شود؟ برمی‌گردد به اراده‌ی الهی آب که آن آتش را خاموش می‌کند، هم برمی‌گردد به آن خلقت و آن خالق که اختیار این را دارد. بعد برگردیم در این خلقت‌ها بررسی کنیم، می‌بینیم انسان یک موجودی است که دو نفر با هم، هیچ شباهتی ظاهراً ندارند ولی خیلی هم، همه به هم شبیه هستند. تمام بدن که امکان نداشته ولی اثر انگشت که امروز در دنیا، خیلی معتبر است، می‌گویند اثر انگشت دو نفر مثل هم نیست. خداوند برای خودش نظمی دارد، هر چه را مصلحت بداند به ما گفته و خواهد گفت.

صحت و سلامتی هم از همین قبیل است. یک انسان سالمی وقتی دارد کار می‌کند، مجموعه‌ی آنچه که وجود این را تشکیل داده، از عواطف، از غیظ‌ها، از دشمنی‌ها، از اراده، از خلقت، همه‌ی اینها با هم جمع شده و این را وادار کرده که مثلاً یک استکان چای بخورد. هر گوشه‌اش که خلل وارد بشود، بالنتیجه یک کمی خلل وارد می‌شود. اگر آن خلل کوچک باشد، کوچک است، اگر آن خلل بزرگ باشد، بزرگ می‌شود. ارتباط هر یک از این خلل، با یک انحرافی در وظایف موجود، اگر در انسان باشد، اسمش را طب می‌گذاریم. این طب چطور علمی می‌تواند باشد که به این همه تفاوت‌هایی که بین افراد است، بپردازد؟ یعنی فرض کنید که مثلاً می‌گویند تیفوئید حصبه، دو نفر حصبه‌شان مثل هم نیست. یک کلیات مشترکی با هم دارند که از روی آن علاج می‌کنند ولی هیچ دو نفری مثل هم به این داروها جواب نمی‌دهند. این از درک و فهم فعلی بشر خارج است. «فعلی بشر» می‌گویم برای اینکه خداوند خودش فرموده: عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا (سوره بقره، آیه ۳۱) خواص هر چیزی را به او یاد دادیم. خداوند یاد می‌دهد، پس شاید یک روزی یاد بدهد، نمی‌دانیم. هر روزی که بشر جلو می‌رود، یک چیزی کشف می‌کند، یک چیز تازه‌ای می‌بیند بعد تعجب می‌کند که ما چطور قبلاً این را ندیده بودیم؟ قبلاً خدا نخواست که شما ببینید، امروز خواسته ببینید. خیلی چیزها هست، از قدیم هم هر

مرضی که ایجاد می‌شود مسلماً خداوند هم شفایش را دارد ولی مصلحت انسان‌ها نیست که شفای همه چیز را بگوید. برای اینکه در آن صورت آن افسانه‌ای که خدا گفت از این دو درخت در بهشت نخورید، یکی درخت ابدیت بود یعنی که نمیرید ولی نه! خداوند مقدر کرده که باید بمیرید. آن دارویی که مرگ را بطور قاطع دور می‌کند به بشر نمی‌دهد، اینها همه مصلحت الهی است. بنابراین اگر هم فکر کنیم، به این طریق هر چه انجام می‌شود، از آنچه ما می‌گوییم «خوب و بد»، از آنچه خوب و بد همه چیز، برحسب آن نظمی است که خداوند آفریده. هر جا را بخواهد نگه می‌دارد، هر جا هم بخواهد یک خرده کم می‌کند. اگر این را یک خرده فکر کنیم، تمام ناملايمات هم بر ما گوارا می‌شود.

به قول آن فیلسوف که اسمش یادم می‌رود، می‌گوید: جهان با این عظمتی که دارد، کروی زمین ما مثل یک ارزنی است که روی دریای قلزم باشد. دریای قلزم بطور سمبلیک در قدیم به عنوان عظیم‌ترین دریا گفته می‌شد. یک ارزنی روی این دریا. بعد می‌گوید: تو ای انسان! خودت فکر کن که روی این ارزن چی هستی؟ کروی زمین ارزن است روی دریا، تو چی هستی؟ جوابش: یا هیچ هستی، یا همه‌ی عالم هستی. اگر به آن قدرتی که آفریده متصل باشی، نظیر همان قدرت در همه‌ی عالم هستی.

خداوند هم برای بشر، بشرِ فعلی (حالا بعداً نمی‌دانم چطور خواهد شد) هر بیماری که ایجاد می‌شود یا کشف می‌کنند، دوايي هم برایش می‌فرستد. توفیق می‌دهد بشر، هر دورا با هم. این خودش یکی از تربیت‌های بشر است، تعلیمی است که به بشر داده است. به هر جهت ان شاء الله خداوند ما را با این تعلیمات آگاه کند و حفظ کند آنطوری که خودش می‌خواهد بکند.

الهی چنان کن سرانجام کار تو خشنود باشی و ما رستگار

(برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، ۱۳۹۳/۱۰/۲۷، جلسه برادران ایمانی)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب علیشاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی / شرح رساله شریفه پند صلح / شرح فریاشات حضرت سجاد علیه السلام (شرح رساله حقوق) / شرح فریاشات حضرت صادق علیه السلام (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) / جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس تفری، امر به معروف و نهی از منکر) / جزوات رفع شبهات با کزیده‌هایی از بیانات / جزوات پرسش و پاسخ با کزیده‌هایی از بیانات / مکتایب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم / گفت و گوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEH121.COM

اقدام فرمایید.